



تحلیل مضامین اجتماعی در آثار «زویا پیرزاد» با تاکید بر زنان اقلیت های مذهبی

محمد آقاسی زاده^۱

گروه آموزشی زبان و ادب فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی نیشابور

اکبر شعبانی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

تاریخ دریافت: ۹۶/۸/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۶/۱۲/۹

چکیده

چالش اصلی ادبیات، متوجه کردن انسان به موضوعات و مطالبی است که از آن غفلت دارد. در میان صدها حوزه مطالعاتی مربوط به ادبیات، داستان یا رمان این فضا را فراهم می‌کند که وارد فضاهای مسکوت بشویم. یکی از موضوع‌هایی که کمتر به آن توجه شده، نقش و جایگاه ادبیات _خصوصاً رمان_ با اندیشه‌های اقلیت‌های مذهبی در ایران است. زویا پیرزاد نویسنده رمان‌های «چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم» و «عادت می‌کنیم» از

^۱ maghasizadeh@yahoo.com

^۲ shabany_akbar@yahoo.com

جمله نویسندگان موفق ایران است که توانسته جایگاه مناسبی در میان خوانندگان و منتقدان به دست آورد. این رمان‌ها علاوه بر ارزش‌های ادبی و هنری خود، از این نظر نیز شایسته بررسی‌اند که نخستین رمان‌های فارسی‌اند که به دست نویسنده‌ای ارمنی نوشته شده؛ ماجراهایشان در محیطی ارمنی زبان می‌گذرند و یکی از تم‌هایشان مناسبات یک جامعه قومی بسته با جامعه بزرگ محاط بر آن است. در این جستار سعی می‌شود که نقش رمان‌های پیرزاد در آشنایی مردم با زندگی اقلیت‌ها خصوصاً جامعه زنان آن‌ها، بیشتر و بهتر نمایان گردد. در این راستا پایه کار بر اساس بررسی دو رمان ذکر شده گذاشته شده و در لابلای آن از دیگر آثار این نویسنده هم بی‌بهره نخواهیم بود.

کلیدواژه‌ها: زویا پیرزاد، رمان، اقلیت مذهبی، مضامین اجتماعی

مقدمه

امروزه به منظور شناخت هر چه بیشتر و بهتر آثار ادبی و پی بردن به جزئیات آن، تک تک عناصر آن را در ارتباط با مجموعه پدیده‌ها از جمله پدیده‌های اجتماعی بررسی می‌کنند. رمان به عنوان نوع ادبی نوظهور نسبت به انواع ادبی دیگر آئینه‌ای است که در آن می‌توان، بازتاب عاطفی و تجزیه تحلیل‌های اجتماعی انسان‌ها را به طور ملموس و آشکار مشاهده کرد. معمولاً آثار ادبی آئینه‌هایی تمام‌نما هستند، که شخصیت نویسنده، افکار و اندیشه‌ها و زوایای آشکار و پنهان او در آن متجلی می‌شود و ازین رهگذر خواننده می‌تواند به جهان درونی نویسنده راه یابد. همچنین رمان می‌تواند تجلی‌گاه رخدادها و اتفاقات سیاسی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جامعه زمان خود به شمار آید.

در دور دست زندگی انسان، زنان قصه‌گویان تاریخ حیات بشری بوده‌اند، آنگاه که داری آرام ساختن و آگاه ساختن کودک خویش را در قصه‌ها می‌جستند تا آنگاه که «شهرزاد» نجات جان خویش را در روایت هزارویک شبه داستانی جست که پادشاه کینه جوی را در خواب و آرزوی شبی دیگر فروبرد.

فارغ از این مطلب که «آنگاه که روایت این قصه‌ها از لب به قلم رسید دیگر زنان راویان قصه‌ها نبودند بلکه خلاقیت قلم در حیطة قدرت مردان قرار گرفت؛ در دوره معاصر با ورود زنان به قلمرو خلاقیت‌های ادبی، نوع دیگری از داستان‌نویسی پدیدار شد که خالق قهرمانان آن، زنان

بودند. اما این دسته از زنان بویژه در مشرق زمین در تجربه های زندگی برای آفریدن قهرمانان متنوع با آزادی عمل چندانی روبرو نبودند. محدودیت‌هایی که عرف و عادت‌های جامعه در برابر آنان می‌گسترده‌خلاقیت این گروه از نویسندگان را دیوارهای چهارگانه خانه یا اداره قرار می‌داد از این رو داستان نویسان "جنس دوم" بیشتر خانگی می‌اندیشیدند و بیشتر عاطفی خلق می‌کردند و قهرمانان عاطفی آنها غالباً زن بودند». (نرگس باقری، ۱۳۸۷، ص ۱۴)

در میان نویسندگان مشهور و موفق زن، هر چند کم شمار، زویا پیرزاد از ویژگی های خاصی برخوردار است که در این جستار گه‌گاه به آنها اشاره خواهیم کرد. پیرزاد در سال ۱۳۳۱ در آبادان متولد شد و در همانجا به مدرسه رفت و در تهران ازدواج کرد.

«چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، اولین رمان زویا پیرزاد است که در سال ۱۳۸۰ نوشته شد و از سوی بنیاد هوشنگ گلشیری، و بیستمین دوره کتاب سال ۱۳۸۰ به عنوان بهترین رمان سال شناخته شد. پیرزاد به دنبال انتشار این رمان در حلقه بهترین نویسندگان معاصر قرار گرفت. انتشار رمان **عادت می‌کنیم** در سال ۱۳۸۳ هر چند انتقاد منفی صاحب نشر آن را هم در پی داشت، اما قدرت او را در برخی از فنون نویسندگی تثبیت کرد». (فرخزاد، ۱۳۸۱، ص ۲۶۰)

داستان نویسی در ایران از همان آغاز پیدایش، بر خلاف حرکت مستقیم و منظم آن در غرب که مطابق با ظهور مکتب‌های ادبی هر دوره، در یک مسیر پیش می‌رفت، در دو جهت جریان یافت؛ در یک جهت آثاری خلق شدند که در آن‌ها مسایل و واقعیت‌های اجتماعی به شیوه‌ای رئالیستی مطرح شده بودند و در جهت دیگر آثاری که در آن‌ها گرایش و توجه به سبک‌های مدرن ادبی چون سوررئالیسم یا رئالیسم جادویی دیده می‌شد، نوشته شدند.

از این دیدگاه باید در نظر داشت که زویا پیرزاد در تمامی آثار، نویسنده ای رئالیست است. بسیار ساده و سراسر است می‌نویسد و داستان‌هایش بر جریان خط مستقیم پیش می‌رود؛ با این حال معتقدم که با جریان نئورئالیستی همخوانی بیشتری داشته باشد. این جریان با مکتب رئالیستی قدری متفاوت است؛ اینان بیش از آن که پای‌بند الگوهایی برای نمایش فقر و اعتراض اجتماعی باشند، از تجربیات زیستی خود می‌نویسند. از این رو در نوشته هایشان زندگی طبقه متوسط شهر نشین یا مشکلات اجتماعی و فرهنگی مربوط به طبقه خویش را بازگو می‌کنند و به گفته همیگویی: «قصد ارائه زندگی آدمی است در همان هیات ساده اش».

ما در این جستار همت بر آن داریم تا فارغ از مزایای بسیار و شاید معایب اندک این دو رمان، بیشتر به موضوع زندگی روزمره و بیشتر شناختن چگونگی معاشرت های اجتماعی و خصوصی اقلیت‌های مذهبی به‌ویژه ارامنه، با توجه به این دو رمان بپردازیم.

بررسی مضامین اجتماعی رمان های پیرزاد

نویسنده در خلق شخصیت های داستانی خود از منابع بسیاری مثل اجتماع، انسان‌هایی که با آن‌ها زندگی می‌کند، خاطراتی که پشت سر گذاشته است و مخصوصاً از خصوصیات خلقی، عواطف، روحیات و عقاید خود کمک می‌گیرد. سامرست *موام* در نقد **مادام بواری** می‌گوید: «کوشش فلوربر، که می‌خواهد شخصیت خود را در مطالب داستان به هیچ وجه دخالت ندهد، با شکست روبرو می‌شود، چنانکه کوشش هر رمان نویسی در این راه به جایی نمی‌رسد. زیرا محال است نویسنده ای بتواند شخصیت خود را در مطالب رمان، اصلاً دخالت ندهد.» (موام، ۱۳۷۲، ص ۱۶۳)

اگر شخصیت های داستانی آینه‌ای، نه چندان تمام نما، از آفرینندگان‌شان باشد، لطف آن اینجاست که نویسندگان زن، که در پاره‌ای محدودیت‌های اجتماعی - چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم - و سنت‌های قدیمی - عادت می‌کنیم - دست و پا می‌زنند عرصه رمان را جایگاه مناسبی برای نشان دادن چهره زن واقعی قلمداد کنند و تصویر کج و معوجی را که نویسندگان مرد از زن می‌کشند، اصلاح کنند و در این راستاست که *رزالیند مایلز* هم معتقد است: «قهرمان داستان هر نویسنده زن همواره نمونه‌ای شکوهمند از خود اوست».

با توجه به این مطالب و شخصیت زویا پیرزاد و زندگی وی، به نظر می‌رسد قهرمانان رمان‌هایش جدا از الگو برداری از شخصیت نویسنده، در تکاپو برای شناساندن طبقه اجتماعی و مذهبی خویش نیز هستند. که این نکته در **چراغ‌ها را من خواهش می‌کنم** پر رنگ تر نمایان شده است. البته در رمان **عادت می‌کنیم** که گویی ادامه رمان **چراغ‌ها** ست، نویسنده قصد دور شدن از شخصیت خویش را داشته و با توجه به نظریه *سامرست موام*، زیاد موفق نبوده و هر از گاهی به خودش نیز رجوع کرده است. این تزلزل ساختار و شخصیت‌ها ست که شاید به کم اقبالی این رمان از طرف منتقدین و خوانندگان منجر شده باشد.

« زندگی اجتماعی پیچ و خم‌ها و ظرایفی دارد که زبانی که آن را بازنمایی می‌کند، باید از انعطاف لازم برای بیان آن‌ها برخوردار باشد. به عبارتی دیگر، باید خود، بالقوه دارای همان ظرایف باشد» (لاجوردی، ۱۳۸۸، ص ۱۱) از این منظر **چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم** با نثری دلنشین و طنزی ملایم، در انتقال پیام نویسنده و برخی نوآوری‌های بیانی بسیار موفق است. رمان آن چنان ساده و روان و توصیفات چنان طبیعی و عینی است که گاه تمیز آن را از واقعی دشوار می‌سازد. این دور بودن از شگردهای متداول ادبی باعث شده شرح زندگی روزمره یک زن با توجه به عقاید مذهبی ای که اکثریت دینی در ایران، آگاهی خاصی از آن ندارند، بسیار واقعی و ملموس جلوه کند.

این « زندگی روزمره اصلی ترین قلمرو تولید معناست. قلمرویی است که در آن قابلیت‌ها و توان‌های فردی و جمعی ساخته می‌شود. باز شناختن این قابلیت‌ها و توان‌هاست که سبب می‌شود انسان‌ها هم به شناخت خود و دیگری و روابطشان، هم به شناخت جامعه و جهان پیرامون‌شان نایل آیند» (همان، ص ۲۳) در این زمینه آثار *زویا پیرزاد* برای شناخت اقلیت های مذهبی پیرامون‌مان از اهمیت بسیاری برخوردار هستند.

رمان **چراغ‌ها** زندگی خانواده ارمنی را در آبادان دهه چهل، به روایت خود او، وصف می‌کند. کلاریس *آیوازیان* سی و هشت ساله به همراه خانواده اش در خانه های شرکتی در محله باوارده، زندگی آرام و یکنواختی را می‌گذراند. دنیای کلاریس در رسیدگی به امور خانه و همسر و فرزندان و دیدارهای همیشگی با مادر و خواهرش *آلیس* سپری می‌شود. اما کلاریس، در حصار یک‌نواختی‌ها و روزمرگی‌ها، درگیر کشمکش‌ها و تضادها و گفتگوهای درونی است. او که به خود سانسوری و وقف وجود خویش برای خدمت به خانواده و جلب رضایت اطرافیان خو گرفته است، کمتر به علایق شخصی و شخصیت حقوقی خود توجه دارد، هر چند از تحصیلات و قابلیت برخی فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی برخوردار است.

پیرزاد در سایه قابلیت‌های کلاریس به نکته مهم و آرمانی ارامنه که "هم‌زیستی مسالمت‌آمیز" است، اشاره می‌کند. نمایش بارز و پررنگ این معاضدت و هم‌زیستی را در تصمیم نهایی کلاریس و وقوف کامل او به جایگاه اجتماعی خود، به عنوان زن آن هم از نوع اقلیت مذهبی، در پیوستن او به انجمنی با هدف احقاق حقوق زن _ چه مسلمان چه غیر مسلمان_ می‌توان سراغ گرفت.

در این بین شخصیت *خانم نوراللهی* هم در رمان از چندین جهت حایز اهمیت است؛ او زنی است که از میان‌مایگی کمی فراتر رفته است و تنها روابط ارگانیک با اجتماع ندارد بلکه دارای روابط فرهنگی است و قصد دارد در آن نیز اثر بگذارد. او کار می‌کند و منشی *آرتوش شوهر کلاریس* است، در فعالیت‌های اجتماعی نیز به مسایل مربوط به حقوق زنان نیز شرکت دارد.

همانطور که اشاره شد از دیدگاه‌های نویسنده نوعی هم‌بستگی تردیدناپذیر میان انسان‌ها، صرف نظر از قومیت و مذهب و ویژگی‌های فرهنگی است. بارزترین جلوه‌های این نظرگاه را در شخصیت *آرتوش* و *خانم نوراللهی* می‌یابیم. گرایش‌های سیاسی *آرتوش* و عدم تعلقش به حصارهایی چون قومیت و تعمیم نگاه دردمندش به انسان‌ها و مصایبی که در اطرافش رخ می‌دهد همان‌قدر در خدمت این دیدگاه نویسنده است که علاقه و تلاش *خانم نوراللهی* در شناخت ساختار زندگی اجتماعی ارامنه و هم‌دردی او با فاجعه قتل عام ۲۴ آوریل، که این دو شخصیت را دو روی یک سکه می‌سازد.

از آنجا که محدوده روابط کلاریس فقط به دیدار های تکراری و همیشگی با خواهر و مادر و در برهه‌ای با خانواده سیمونیان ختم شده است؛ رابطه بین خانم نوراللهی و کلاریس تقریباً تنها ارتباطی است که بین ارامنه و غیر ارامنه در این رمان پررنگ است. و این امر ناشی از آن است که بزرگان کلیسای ارامنه معتقدند هیچ حائلی میان خود و دیگران نباید دید، با این همه، باید برای حفظ قومیت و دیانت خود حریم‌هایی را هم قائل شد. نکته دیگر اینکه با حضور چنین شخصیتی می‌توان حدس زد که پیرزاد هم به کنجکاوای غیر ارامنه برای آگاهی یافتن از چند و چون زندگی ارامنه پی برده و این نکته را در رمان اینچنین گنجانده است.

از دیگر ویژگی های شاخص ارامنه به زعم بزرگان کلیسای آنان، برخورداری از انفتاح و دوری از تعصب پیروان آنان است. برجسته ترین نمود چنین اعتقادی در گفتگو و اختلاف نظر بین آرتوش و کلاریس درباره برگزاری مراسم ۲۴ آوریل و اجمعی آذین و وجود فجایعی بس سنگین تر در حول و حوش زندگی آنان و عدم آگاهی ایشان از آن است. آرتوش به دور از تعصب قومی و مذهبی به شرح وقایعی به زعم او فجیع تر در آبادان، هم چون فقر، محرومیت و اختلاف طبقاتی می‌پردازد و رسیدگی به این امور را از برگزاری چنین مراسمی واجب تر می‌داند و به همین علت از حضور در مراسم بزرگداشت مذهبی‌شان سر باز می‌زند.

«آرتوش ایستاد. دست کشید به ریش و به نقاشی اجمعی آذین نگاه کرد. بعد گفت: «می‌دانی شطیپ کجاست؟» جواب که ندادم دست کرد توی جیب شلوار و رفت تا پنجره. چند لحظه حیاط را نگاه کرد. بعد برگشت. با نک کفش یکی از گل‌های قالی را دور زد.» دور نیست. بغل گوشمان چهار کیلومتری آبادان». دوباره به حیاط نگاه کرد. «خواستی می‌برمت ببینی. ماداتیان و زنش و نینا و گارنیک را هم دعوت کن». برگشت نگاهم کرد. «زن و مرد و بچه و گاومیش و بز و گوسفند همه با هم توی کپر زندگی می‌کنند». دست از جیب درآورد و بند ساعتش را باز کرد. «باید روز برویم چون شطیپ برق ندارد. یادت باشد آب هم برداریم چون لوله کشی هم ندارد». ساعت را کوک کرد. «باید حواسمان باشد با کسی دست ندهیم و بچه‌ها را نوازش نکنیم چون یا سل می‌گیریم یا تراخم». راه افتاد طرف در اتاق. «به خانم ماداتیان بگو شکلات انگلیسی برای بچه‌ها نیاورد چون گمان نکنم بچه‌های شطیپ به عمرشان شکلات دیده باشند. به گارنیک هم بگو کفش ایتالیایی نپوشد که گل و پهن تا قوزکش بالا می‌آید.

زل زده بودم به اجمعی آذین. آرتوش از دم در اتاق برگشت، آمد ایستاد روبه‌رویم و زل زد توی صورتم. «فاجعه هر روز اتفاق می‌افتد. نه فقط پنجاه سال پیش که همین حالا. نه خیلی دور که همین جا. و در دل آبادان سبز و امن و شیک و مدرن». ساعتش را بست. گفت: «در ضمن، حق با توست. طفلک خاتون. طفلک همه آدم‌ها». و از اتاق بیرون رفت.»

در به تصویر کشیدن فضای ارمنی حاکم بر داستان نیز تلاش پیرزاد بر آن است تا از حداقل ویژگی های خانواده‌های ارمنی، بی‌آن‌که ادعای ارائه تصویری جامع از مشخصات ملی و فرهنگی ارمنه را داشته باشد، مدد جوید. با اشاراتی به کلیسای اجمی‌آذین (کلیسای مربع ارمنه در ارمنستان)، سایات نوا (شاعر معروف و یکی از بزرگترین موسیقیدانان ارمنی تبار)، حزب ملی‌گرای ارمنی، مراسم ۲۴ آوریل (سال‌روز قتل عام ارمنه در ترکیه سال ۱۹۱۵)، هوانس تومانیان (شاعر و داستان‌نویس مشهور دارنده لقب شاعر تمام ارمنه)، جشن پایان سال تحصیلی و جز آن و یا القای بی‌تفاوتی و انزوای اجتماعی ارمنه در دهه چهل، شاید صرفاً خطوط طرحی کلی و تا حدودی محو از زندگی خانواده‌های ارمنی را ترسیم می‌کند اما، برای خوانندگان غیر ارمنی باعث آشنایی حداقلی با اصطلاحات و مسایل مهم ارمنه خواهد شد.

نکته ای دیگر که به خلق فضای دینی این اقلیت در رمان کمک می‌کند اشارات کوتاه نویسنده به ذهنیت‌های دینی کلاریس است. «باورهای مذهبی در ژرفای ذهنیت کلاریس نمودی دوگانه دارد. آرامشی که پس از صحنه کلیسا بر کلاریس مستولی می‌شود در روند تحول او جایگاهی خاص دارد، که حتی در نگاه آکنده از تنفرش به شهر آبادان اثر می‌گذارد.» (ادبیات و زبان‌ها، ۱۳۸۶، ص ۱۶۷)

«پیچیدم توی خیابان فقط صدای جیرجیرک‌ها و قور گاه‌به‌گاه قورباغه‌ها می‌آمد. دور و برم را نگاه کردم و فکر کردم این شهر گرم و ساکت و سبز را دوست دارم.»

«اما شخصیت حساس کلاریس نمی‌تواند از وجه نهی‌کننده مذهب و احساس گناهی مصون بماند که جدال‌های درونی او را شدت بخشیده است. از این‌روست که، در صحنه کابوس کلاریس، با نقش آمرانه کشیشی روبه‌رو هستیم که بر او حکم می‌کند تا معمای وجودش را بشکافد.» (همان)

«در خانه خیلی بزرگی بودم، دورتادور اتاق آدم‌های زیادی می‌آمدند و می‌رفتند که هیچ‌کدام را نمی‌شناختم. دست دوقلوها را گرفته بودم و می‌خواستم از خانه بیرون بروم و راه خروج را پیدا نمی‌کردم. کشیش قد بلندی جلو آمد و گفت تا جواب معما را پیدا نکنم اجازه خروج ندارم. بعد دست دوقلوها را کشید و با خود برد...»

حال اگر این آشنایی‌ها در بین خوانندگان با تحقیق و تبیی هر چند اندک همراه شود، می‌تواند در اتحاد و همبستگی بیشتر بین ایرانیان موثر باشد. زیرا این تنوعات قومی و مذهبی در ایران به یک ویژگی منحصر به‌فرد تبدیل شده است. اما نکته قابل توجه، این واقعیت است «که ایرانیان با وجود تنوعات اجتماعی، همه زیر چتر فراگیری به نام سرزمین ایران و ایرانی بودن، در اغلب ادوار تاریخی با همدیگر همزیستی مسالمت‌آمیزی داشته‌اند و هویت ایرانی بودن، آنان را در صف متحدی قرار داده است» (مقصودی، ۱۳۸۰).

نکته دیگری که در این رمان می‌توان به آن اشاره کرد، همین احساس همبستگی و پیوند میان ایرانیان چه مسلمان یا غیر مسلمان است. پیرزاد در این رمان هیچ قصد به تصویر کشیدن مشکلات و مسایل زنان اقلیت را نداشته و بسیار فراتر اندیشیده است. «در زیر لایه اولیه روان و ساده و دلپذیر، مسایل مهمی مانند مساله زن، کودک، خانواده، عشق، زندگی روزمره و هویت فردی و اجتماعی در ابعاد و به اشکالی واقعی و با زبانی زمینی مطرح می‌شوند. راوی دارد برهه‌ای از زندگی خودش را تعریف می‌کند. قصد تئوری‌بافی و فلسفه سازی ندارد و مسایل او مسایل میلیون‌ها زن دیگر هم هست که درد خود را باز می‌شناسند و سرخ‌ها را می‌گیرند و ادامه می‌دهند» (بکتاش، ۱۳۸۲).

و اما عادت می‌کنیم که شاید بتوان گفت ادامه رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم است یا لاقفل در همان جهت و با همان زمینه نگاشته شده است. روزمرگی و عادی شدن همه اعمال و رفتار روزانه آدمی به خصوص در شهرهای بزرگ امری واضح و مغفول است اما موضوع داستان طبقه بازرگان و قشر بازاری آن است. در دل این موضوع پیرزاد دو مضمون به خصوص را برجسته می‌کند و مرتب آن‌ها را به صورت‌های مختلف تکرار می‌کند و آن دو یکی مضمون زن در جامعه ایران است و دیگری مضمون عشق و ازدواج در همان جامعه.

از منظر موضوع این جستار، عادت می‌کنیم، رمانی است که گویا سعی شده از فضا و محیط آرامنه به دور باشد. پیرزاد در این رمان گویا دغدغه‌ای جز نمایش توانایی زنان در تمام امور و نشان دادن فضیلت‌های مغفول مانده آنان ندارد. اما با توجه به همان نظریه سامرست موام، با دور شدن از فضای خانوادگی آرامنه که در پی دور شدن از شخصیت نویسنده شکل گرفته است، نتوانسته به موفقیت چندانی دست یابد. نویسنده حتی در برخی از اتفاقات سعی کرده تا با وارد کردن بعضی مراسم و مولفه‌های اسلامی در رمان، این دور شدن را جلوه گر کند اما «هر کسی بازجوید روزگار اصل خویش» گریبانش را رها نساخته است.

در این رمان معاشرت‌ها و برخوردها از فضای بازتری نسبت به آنچه در جامعه رمانی مسلمانان مشاهده می‌شود، نشان دارد. لذا این حیرت ناشی از خلاف عادت روابط، برای خواننده این رمان، از رمان چراغ‌ها به مراتب بیشتر است.

نمونه دیگر از این الگو برداری‌ها از فضای آرامنه که حتما ناخواسته بوجود آمده، مراسم عروسی ای است که در این رمان به تصویر کشیده می‌شود. پرداختن و شرح مبسوط از این عروسی شاید به اطاله کلام در رمان منجر شده باشد و به نوعی تعجب خوانندگان و منتقدین را هم در پی داشته باشد، اما با آگاهی یافتن از اینکه در گذشته آرامنه جشن ازدواج را بسیار

باشکوه و مجلل برگزار می‌کردند و برای لحظه لحظه آن برنامه ریزی خاصی داشته اند، هضم آن راحت تر خواهد شد.

با این همه، پیرزاد در این رمان هم نتوانسته از فضاهای مخصوص آرامنه دوری گزیند و همین اهتمام به دوری، باعث ضعف ساختاری در این رمان شده است. البته به نظر می‌رسد که این ضعف ساختاری، ضعف در شخصیت پردازی، فضا سازی و صبغه رئالیستی رمان را هم در پی داشته باشد.

نتیجه گیری

هرچند زویا پیرزاد توانسته تصویری هر چند اندک خصوصا در رمان چراغ‌ها از زندگی آرامنه را پیش چشم خوانندگان قرار دهد، اما درکل داستان نویسی ایران امروز، در حال تجربه بینشی خاکستری به انسان و زندگی اوست. انسان امروز داستان نویسی، انسانی است واقعی که به علت همین انسان بودن، باید احترامش کرد و قضاوت؛ فارغ از رنگ و جنس و عقیده. رمان چراغ‌ها در کلنجر با تکه‌ای از زندگی روزانه یک زن عادی خانه دار است در این کشور. حالا این که این زن ارمنی ست و داستان شهر در آبادان و منطقه مسکونی شرکت نفت و پیش از انقلاب رخ می‌دهد، فرق زیادی ایجاد نمی‌کند. این داستان می‌تواند در هر زمان و هر جایی رخ دهد. کتاب، داستان تناقض‌های معمولی یک انسان معمولی است که در زندگی معمولی خود با آن‌ها روبه‌رو است. در اثبات این مدعا رمان **عادت می‌کنیم** بسنده است و نشان می‌دهد که نویسنده معتقد است مشکلات زنان، اقلیت و غیر اقلیت نمی‌شناسد و بیشینه زنان طبقه متوسط همیشه همین معضلات را داشته اند و همواره حس ستم‌دیدگی و تلف شدگی را تجربه کرده اند. در پایان، با توجه به وجود تنوعات و تفاوت‌های اجتماعی در ایران، ضرورت اتخاذ سیاست و مدیریت سیاسی خردمندان و منطقی را بیش از پیش ایجاب می‌کند و جمهوری اسلامی ایران با تاکید و تکیه بر آموزه‌ها و ارزش‌های والای فرهنگ اسلام و میراث تاریخی درخشان مشترک و احترام به اقوام، مذاهب و ادیان الهی و تاکید بر قانون اساسی که مشحون از آموزه‌های ارزشمند مبنی بر تاکید برادری و برابری انسان‌ها و احترام به حقوق اقلیت‌های مذهبی و دینی است، انتظار می‌رود تا شرایطی بسیار مناسب تر از این را برای خلق آثاری از این دست را برای نویسندگان اقلیت فراهم نماید. و دیگر نویسندگی رمان، فقط نوعی خروج از انزوا و انحصار بایدها و نبایدها نباشد و صاحبان قلم در این عرصه و هنرمندان عرصه‌های تئاتر و موسیقی نیز به آسودگی به عرضه آثار بپردازند.

منابع :

- باقری، نرگس (۱۳۸۷). زنان در داستان. تهران: انتشارات مروارید.
- بکتاش، نادر (۱۳۸۲). نشریه ادبیات و زبان‌ها. بخارا. مرداد. شماره ۲۳.
- پیرزاد، زویا (۱۳۸۰). چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم. تهران: نشر مرکز.
- پیرزاد، زویا (۱۳۸۳). عادت می‌کنیم. تهران: نشر مرکز.
- فرخزاد، پوران (۱۳۸۱). کارنمای زنان کارای ایران از دیروز تا امروز. نشر قطره.
- لاجوردی، هاله (۱۳۸۸). زندگی روزمره در ایران مدرن. تهران: نشر ثالث.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). هفته نامه پژوهش. قومیت‌ها و هویت فرهنگی ایرانیان. شماره ۲۳ و ۲۲.
- موام، سامرست (۱۳۷۲). درباره رمان و داستان کوتاه. تهران: انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی.
- نشریه ادبیات و زبان‌ها (۱۳۸۶). ضمیمه نامه فرهنگستان. پاییز. شماره ۳۰.